

یکشنبه ۱۴۰۰/۱۰/۱۲

جلسه ۷۴۶

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی اعدائها وقاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

کلام در اين بود که مرحوم آقای آخوند در کفاية فرمود: «اماره قائم مقام قطع موضوعی ای که أخذ في الموضوع بما انه کاشف و طريق نمی شود زیرا لازمه اينکه اماره بخواهد هم قائم مقام طريقی محض شود و هم قائم مقام قطع موضوعی ای أخذ في الموضوع بما انه طريق شود اين

است که بین لحاظ آلی و بین لحاظ استقلالی جمع شود و در یک تنزیل ممکن نیست که اماره هم آلیاً لحاظ شود و هم استقلالاً».

در ادامه می فرماید: «بله اگر ما یک مفهوم جامعی داشته باشیم که این مفهوم جامع تنزیل شود به منزله یک مفهوم جامع دیگر، در این صورت خوب بود اما ما مفهوم جامعی نداریم».

مقصود ایشان از مفهوم جامع چیست؟ آیا جامع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی؟ خیر چرا که بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی جامعی وجود ندارد زیرا همان طور که عرض کردیم لحاظ آلی یعنی عدم اللحاظ و لحاظ استقلالی یعنی لحاظ، خب بین نقیضین که جامع وجود ندارد. لازمه اینکه بین نقیضین جامع وجود داشته باشد، اجتماع نقیضین است.

مراد از جامع، جامع بین ظن و مظنون، جامع بین اماره و مؤدی، جامع بین قطع و مقطوع است. اگر یک جامعی بین ظن و مظنون وجود داشته باشد و یک جامعی بین قطع و مقطوع وجود داشته باشد، شارع مقدس این جامع بین ظن و مظنون را تنزیل کند به منزله جامع قطع و مقطوع، خب وقتی که تنزیل شد بدین معناست که تمام افراد تنزیل شده اند لذا هم ظن تنزیل شده به منزله قطع و هم مظنون تنزیل شده به منزله مقطوع، هم مؤدی تنزیل شده به منزله واقع و هم اماره تنزیل شده به منزله قطع، ولکن این چنین جامعی وجود ندارد. این یک نکته.

نکته دوم: جناب آخوند ره، شما فرمودید «جمع بین دو تنزیل در یک تنزیل و در یک جعل نمیشود»، وقتی این چنین است، باید ادله تنزیل مجمل شوند زیرا ترجیح اماره مقام قطع طریقی محض یا ترجیح اماره مقام قطع موضوعی، ترجیح بلا مرجح می شود. خب چرا شما می فرماید «مفاد دلیل حجیت، تنزیل مؤدی به منزله واقع است. مفاد دلیل حجیت، قیام اماره مقام قطع طریقی محض است»؟ در کفایة این مطلب واضح نشده. ایشان می فرماید: «لا یقال علی هذا لا یكون دلیلاً علی أحد التنزیلین ما لم یکن هناك قرینة فی البین. (وقتی شما می گوید که جمع بین دو تنزیل نمی شود، خب به چه دلیل می گوید که مفاد دلیل حجیت، تنزیل مؤدی هست به منزله واقع! به چه دلیل می گوید که اماره قائم مقام قطع طریقی محض می شود! بلکه باید در مقام قرینه باشد.

اگر کسی گفت: رأیت عیناً، و عین مردد بین عین جاسوس و بین چشم بود، به چه دلیل بگوییم که مقصود جاسوس است، این نیاز به دلیل دارد) فإنه يقال لا إشكال في كونه دليلاً على حجته (اشکالی نیست که این دلیل تنزیل، دلیل بر حجیت ظن است) فإن ظهوره في أنه بحسب اللحاظ الآلي مما لا ريب فيه و لا شبهة تعتریه (شبهه ای نیست که ظهور دارد دلیل حجیت در اینکه این اماره لحاظ آلی شده) و إنما يحتاج تنزیله بحسب اللحاظ الآخر الاستقلالی (اینکه بخواهد این ظن تنزیل شود به حسب لحاظ استقلالی یعنی ظن را تنزیل کرده به منزله قطع) من نصب دلالة علیه.

جناب آخوند ره به چه دلیل می فرماید که ظهور در این است که قائم مقام قطع طریقی محض می شود؟ (خوب دقت کنید به این نکته ای که عرض می کنم) سر آن این است که چون قطع به حمل شایع و مصداق قطع، همیشه مرأة و آله الی الغير لحاظ می شوند یعنی شخص قاطع، قطع خود را نمی بیند و همیشه واقع را می بیند. وقتی یک دلیلی بفرماید: «من اماره را، ظن را، خبر ثقه را تنزیل کردم به منزله قطع» بما اینکه قطع به حمل شایع در نظر قاطع همیشه آله و مرأة الی الغير لحاظ می شود و شخص قاطع از قطع خود غافل است و همیشه واقع را می بیند، وقتی کلمه قطع در یک موضوعی اخذ شد یا در یک تنزیلی اخذ شد مثلاً بفرماید «این اماره مثل قطع است» بدین معناست که تنزیل کردم آن را به منزله قطعی که آلیاً فی الغير لحاظ شده. درست هست که در اینجا قطع به حمل شایع نیست ولی آن خصوصیت قطع به حمل شایع به این مفهوم قطعی که در تنزیل اخذ شده سرایت می کند. این دلیل این است که ایشان می فرماید: «تنزیل قطع به لحاظ آلی مما لا ريب فيه و لا شبهة تعتریه ست».

تا به اینجا یک مطلب این بود که اگر جامع باشد و جامع تنزیل شود، خوب است ولی جامع وجود ندارد. بیان شد که مقصود از این جامع، جامع بین ظن و مظنون، جامع بین اماره و مؤدی، جامع بین قطع و مقطوع است، نه جامع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی زیرا اصلاً بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی جامع نیست زیرا همان طور که عرض شد، لحاظ آلی یعنی عدم اللحاظ. خب بین لحاظ و عدم اللحاظ که جامعی نیست، بین نقیضین که جامعی نیست.

نکته دوم این بود که اگر این دلیل تنزیل اطلاق ندارد و هر دو تنزیل را شامل نمی شود، به چه دلیل شما می گوید که ظهور دلیل حجیت در این است که مؤدی را تنزیل کرده به منزله واقع، ظهور دلیل حجیت در این است که اماره را جای قطع طریقی محض نشانده است، این به چه دلیل؟ عرض کردیم آخوند ره می فرماید: ظهور آن در این، مما لا شک فیه است و این ظهور از اینجا آمده که قاطع همیشه قطع خود را نمی بیند و واقع را می بیند و نظر او به قطع، نظر آلی است و از قطع خود غافل است و دائماً واقع را می بیند، این خصوصیتی که در قطع به حمل شایع هست در جایی که قطع - قطع به عنوان اولی - در موضوع اخذ شود، برای آن نیز در نظر گرفته می شود.

نکته سوم این است که مرحوم آخوند می فرماید «امکان ندارد که بگویند (دلیل تنزیل اطلاق دارد و هم اماره را جای قطع می نشانند و هم مؤدی را جای واقع می نشانند). اگر بگویند (اطلاق دارد) پس چرا قطع بما انه صفة را خارج می کنید! باید بگویند که هر سه قسم را شامل می شود. اگر شارع بفرماید (نزلت الامارة بمنزلة القطع) و بگویند که این اطلاق دارد یعنی تنزیل کردم به منزله قطع طریقی محض، تنزیل کردم به منزله قطع موضوعی ای که أخذ في الموضوع بما انه طریق، خوب چرا سومی را نمی گویند یعنی تنزیل کردم به منزله قطع موضوعی ای که أخذ في الموضوع بما انه صفة خاصة! اگر اطلاق دارد چرا این سومی را نمی گویند! اگر اطلاق ندارد چرا دومی را می گویند! از یک طرف شماها قائل هستید که اگر اماره تنزیل شود به منزله قطع، ظهور ندارد که اماره تنزیل شده به منزله قطع موضوعی ای که أخذ في الموضوع بما انه صفة، خوب اگر اطلاق ندارد و این را شامل نمی شود نسبت به قطع موضوعی ای که أخذ في الموضوع بما انه طریق نیز اطلاق ندارد». به چه دلیل می گویند «دو قسم هست اما قسم سوم نیست»!

آخرین نکته در کفایة این است که ایشان یک بیانی در کفایة برای اینکه اثبات کند اماره قائم مقام قطع موضوعی بما انه طریق می شود بیان نموده. آن بیان این است که (به این تقریبی که عرض می کنم خوب دقت کنید) بله ما قبول داریم، مدلول مطابقی و مفاد خطاب دلیل حجیت این می باشد که مؤدی تنزیل شده به منزله واقع. از این بیشتر از مدلول مطابقی به دست نمی آید ولیکن مگر این

تنزیل اطلاق ندارند، بدین معنی که مؤدی را به منزله واقع تنزیل فرموده ولو در جایی که واقع جزء الموضوع است یعنی جایی که موضوع دو جزء دارد یکی قطع و دیگری واقع.

مفاد دلیل حجیت و مدلول مطابقی آن فقط یک کلمه است و آن این می باشد که مؤدی تنزیل شده به منزله واقع. حال آیا این تنزیل اطلاق دارد یا اطلاق ندارد؟ قطعاً اطلاق دارد یعنی حتی نسبت به آن جایی که واقع، جزء الموضوع است و جزء دیگر موضوع قطع است هم تنزیل فرموده. خب وقتی تنزیل کرده مؤدی را به منزله واقع حتی در جایی که واقع جزء الموضوع است، چنانچه جزء دیگر موضوع تنزیل نشود، تنزیل مؤدی به منزله واقع لغو می شود. پس اگر اماره تنزیل نشود به منزله قطع، تنزیل مؤدی به منزله واقع در جایی که جزء الموضوع است لغو می شود.

خوب دقت کنید که استدلال آخوند ره در حاشیه دو مقدمه دارد. ۱- اطلاق دلیل حجیت تنزیل مؤدی به منزله واقع را می گیرد حتی در جایی که واقع جزء الموضوع باشد. ۲- اگر اماره تنزیل نشود به منزله آن جزء دیگر - یعنی قطع - تنزیل مؤدی به منزله واقع در این موارد لغو می شود. به دلالت اقتضا و صوتاً لكلام الحكيم عن اللغوية می گوئیم: پس جزء دیگر نیز تنزیل شده است. اینکه جزء دیگر تنزیل شده، مدلول مطابقی دلیل نیست بلکه مدلول التزامی آن است.

لا يقال: خود مرحوم آخوند فرموده که جمع بین دو تنزیل محال است. لانه يقال: ما هم می گوئیم محال است اما دو تنزیل به یک جعل نشده بلکه دو جعل وجود دارد. یک دفعه مؤدی را تنزیل فرموده به منزله واقع و یک دفعه اماره را تنزیل فرموده به منزله قطع، منتهی یکی از آنها را به مدلول مطابقی بیان فرموده و دیگری را به مدلول التزامی بیان فرموده. وقتی می فرماید: «و سئل القرية»، می گوئیم: اهل در تقدیر است یعنی و سئل اهل القرية. خب آیا قریه در دو معنی استعمال شده؟ خیر. آیا قریه مجازاً در اهل قریه استعمال شده؟ خیر بلکه قریه در قریه استعمال شده و یک اهل در تقدیر است. اینجا در مقام ثبوت دو تنزیل و دو جعل است اما در مقام اثبات با یک خطاب بیان فرموده و این یک خطاب مدلول التزامی دارد و ما به لحاظ مدلول التزامی تنزیل دوم را می فهمیم.

سوال: مرحوم آخوند این بیان را در براءت از جزئیت دارند و با آن، امر به مابقی را ثابت می کنند. آن اشکالی که به ایشان در آنجا وارد است، در اینجا نیز می آید و آن این می باشد که خطاب منحصر در این نیست، خطاب اطلاق دارد لذا شما نمی توانید لغویت را ثابت کنید.

جواب: صبر کنید تا برسیم، ممکن است فرمایش شما درست باشد و ممکن است فرمایش شما درست نباشد.

امکان دارد شما بفرمایید: این آن جایی را درست می کند که جزء الموضوع است اما آنجایی که قطع تمام الموضوع است را از کجا درست می کنید؟ آن را این طور درست می کنیم (خدا رحمت کند حاج شیخ اصفهانی را) که دلیل حجیت اماره می گوید که مؤدی تنزیل شده به منزله واقع حتی در جایی که واقع قید موضوع است. در قسم قبل گفتیم که واقع جزء الموضوع است اما اینجا می گوئیم که واقع قید الموضوع است یعنی آنجایی که تمام الموضوع قطع باشد مثل «اذا قطعت بخمیرة شیء فهو لك حرام». خب در اینجا قطع تمام الموضوع است اما قطع دارای یک قیدی است و آن قطع به خمیرت است، نه اینکه یک کسی قطع پیدا کند که باران می بارد. پس دلیل تنزیل مؤدی به منزله واقع می فرماید «من مؤدی را تنزیل کردم به منزله واقع حتی در جایی که واقع قید الموضوع باشد». از این طرف، اگر این واقع قید الموضوع است و مؤدی تنزیل شود به منزله واقع، تا آن اماره به منزله قطع به واقع تنزیل نشود، دیگر این تنزیل به چه درد می خورد لذا صونا لكلام الحكيم عن اللغوية باز ملتزم می شویم که اماره تنزیل شده به منزله قطع به واقع. این بیان مرحوم آخوند است در حاشیه. خیلی ها نتوانسته اند بیان ایشان را خوب تحلیل کنند. در آن جزء الموضوع تحلیل کرده اند اما در جایی که قطع کل الموضوع باشد در رفته اند.

از این بیان در حاشیه، آخوند ره در کفایة جواب می دهد و می فرماید: ما ذکرنا در حاشیه غلط است زیرا این استدلال دوری است چرا که شما می فرمایید: «در (خبر الواحد قطع) (الامارة قطع) تنزیل کرده مؤدی را به منزله واقع در همه جا، از جمله آن جایی که واقع جزء الموضوع باشد». خب اگر بخواهد اطلاق آن جایی را که جزء الموضوع است شامل شود متوقف بر این است که

جزء دیگر موضوع نیز تنزیل شود زیرا اگر جزء دیگر موضوع تنزیل نشود، چون این یک جزء لغو است لذا اطلاق شامل آن نمی شود. بنابر این باید آن یک جزء تنزیل شود. پس شمول اطلاق این مورد را متوقف بر تنزیل جزء آخر - یعنی تنزیل ظن به منزله قطع، تنزیل اماره به منزله قطع - است. از آن طرف فرض این است که آن تنزیل مدلول التزامی این تنزیل می باشد لذا آن هم متوقف است بر تنزیل مؤدی به منزله واقع حتی در جایی که واقع جزء الموضوع باشد. خب این دور می شود.

لذا می فرماید: آن جایی که موضوع مرکب است چنانچه شارع بخواهد یک جزء را تنزیل کند باید یا جزء آخر محرز بالوجدان باشد یا جزء آخر یک دلیلی بر تنزیل در عرض تنزیل این جزء داشته باشد اما اگر آن جزء آخر محرز بالوجدان نباشد یا دلیلی بر تنزیل در عرض تنزیل این جزء نداشته باشد و بخواهد متوقف بر تنزیل این جزء باشد عقلا محال است و دور می شود. بنابر این می فرماید: و ما ذکرنا فی الحاشیه غیر تام. مثلا اگر یک آبی وجود دارد، احتمال دارد دیشب این آب نجس شده باشد کما اینکه احتمال دارد قلیل شده باشد. اینجا ما یک استصحاب کزیت می کنیم و می گوئیم «این آب قلیل نشده» و یک استصحاب بقای طهارت می کنیم و می گوئیم: «این آب هنوز طاهر است». در اینجا مشکلی رخ نمی دهد زیرا شمول استصحاب طهارت ربطی به شمول استصحاب جزء آخر ندارد. این طور نیست آن در طول این باشد و یک استصحاب موضوع استصحاب دیگر را تعیین کرده باشد. هذا کل فرمایشات صاحب الکفایة ره در این بحث.

جمع بندی فرمایش آخوند ره این است که:

اولا: قیام اماره مقام قطع طریقی محض متیقن است.

ثانیا: قیام اماره مقام قطع موضوعی سواء أخذ فی الموضوع علی وجه الکاشفیه أو علی وجه الصفیة ممنوع.

ثالثا: لازمه قیام اماره مقام قطع موضوعی، جمع بین لحاظ آلی و استقلال است.

رابعاً: ان قلت: بعد از آنکه جمع لحاظ آلی و لحاظ استقلالی امکان ندارد، دلیل حجیت مجمل می شود. قلت: مجمل نمی شود و ظهور دلیل حجیت در قیام اماره مقام قطع طریقی محض مما لا شبهة فیه است.

خامساً: بین ظن و مظنون، قطع و مقطوع جامعی وجود ندارد تا جامع بین ظن و مظنون تنزیل شود به منزله جامع بین قطع و مقطوع.

سادساً: ما ذکرنا فی الحاشیه برای تصحیح قیام اماره مقام قطع موضوعی مستلزم دور است کما هو واضح.

تمام این فرمایشات مرحوم آخوند محل اشکال واقع شده است.

اما به فرمایش اول ایشان که «اماره قائم مقام قطع طریقی محض می شود، وقتی اماره قائم مقام قطع طریقی محض شد پس قطعاً اماره حجت می شود» اشکال کرده اند و فرموده اند: یا شما به قبح عقاب بلا بیان قائل می شود و می گوید «عقاب بلا بیان قبیح است»، یا حق الطاعه ای می شوید یعنی خداوند سبحان عقلاً در دایره مظنونات، محتملات و مشکوکات حق اطاعت دارد بل فی دائرة الموهومات.

اگر حق الطاعه ای شدید، اشکال ندارد و اماره قائم مقام قطع طریقی محض می شود چرا که اصلاً احتیاج به دلیل حجیت نداریم زیرا اصل اولی بر این است. اما اگر قائل به قبح عقاب بلا بیان شدید و گفتید که عقاب بلا بیان قبیح است، الآن که اماره بر حرمت شرب خمر قائم شده، یا وجدانا یقین دارید یا یقین ندارید. اگر وجدانا یقین دارید، خب یعنی چه که اماره تنزیل می شود زیرا خود قطع حجت است اما اگر وجدانا علم ندارید، خب جناب آخوند به مشکل بر می خورید چرا که عقل می گوید «خداوند سبحان نمی تواند عقاب کند» اما شارع بفرماید «خبر ثقه حجت است». شارع مقدس که نمی تواند بر خلاف حکم عقل، حکم نماید. (خوب دقت کنید) شارع لازم نیست بر وفق عقل حکم کند ولی شارع نمی تواند بر خلاف حکم عقل حکم کند. اگر عقل گفت «غصب جایز نیست» لازم نیست شارع مطابق حکم عقل غصب را حرام کند، ولی مخالف

حکم عقل نمی تواند حکمی را جعل کند. حجیت عقل از حجیت نبی مهم تر است زیرا حجیت نبی به پشتوانه عقل درست می شود. اگر نبی معجزه بیاورد، چه کسی ست که می گوید: او پیغمبر است؟ چه کسی ست که می گوید: نسبت به پیغمبر نباید احتمال کذب داده شود؟ چه کسی ست که می گوید: پیغمبر باید معصوم باشد؟ عقل است که این چنین می گوید. اصلا حجیت قطع از حجیت قول خداوند سبحان مهم تر است زیرا خداوند سبحان می فرماید «نماز بخوانید»، یک کسی باید این حکم خداوند سبحان را زنده کند و بگوید «باید اطاعت کنید». ان قلت: قرآن می فرماید «اطیعوا الله» قلت: این اول کلام است، مگر خداوند سبحان بفرماید «اطیعوا الله» ما باید اطاعت کنیم. وقتی قوام شریعت به عقل است، آن وقت شارع بیاید و بر خلاف حکم عقل حکمی جعل کند! البته این بدین معنی نیست که هر مزخرفی را به حکم عقل جا بزنند. اوهام با حکم عقل فرق می کنند. آن احکام عقلیه ای که مهم است تقریبا جزء بدیهیات می باشند. اینکه دو ماه استدلال کنید که اجتماع امر و نهی محال است، معلوم نیست عقل باشد بلکه ممکن است من در آوردی باشد. ظاهر روایات و ظاهر مطلب این است که عقل یک وجود مستقل و حقیقت مستقلی می باشد و درک می کند و مخلوق خداوند سبحان است.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين